

بررسی قشربندی اجتماعی جامعه ایران در دوره پهلوی و پیامدهای امنیتی آن

سپیده سعادت فر¹، جعفر رجب‌لو²، محمدحسین اسلامی³

تاریخ دریافت: 1397/01/26

تاریخ پذیرش: 1397/03/31

از صفحه 69 تا 96

فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی
سال پنجم، شماره شانزدهم، بهار 1397

چکیده

دولت‌هایی که قدرت خود را از مردم کسب می‌کنند، نسبت به خواست‌های مردم اهمیت بیشتری قایل هستند و اتکای آنها به رأی و نیروهای اجتماعی است. از این رو، دولت‌هایی که همه قدرت اجتماعی و سیاسی‌شان ناشی از تولید ثروت، کار، توسعه صنعت و زراعت و داشتن نیروی کار متخصص است، قطعاً برای مسائل اجتماعی، رفاه و تأمین و بهداشت اجتماعی اهمیت بسزایی قایل می‌شوند و دولت‌هایی که خود را وامدار توده‌های اجتماعی مولد کار و ثروت می‌دانند، قطعاً دولت‌هایی پاسخگوتر خواهند بود.

این مقاله به روش کتابخانه‌ای و با مطالعه کتب تاریخی، مقالات، پایان‌نامه‌ها و بررسی اسناد و سوابق موجود، ضمن مقوله‌بندی، یکپارچه‌سازی و ارزشیابی متون منتشرشده پیشین، سیر پیشرفت پژوهش‌های جاری را با هدف بررسی قشربندی اجتماعی در دوره پهلوی‌ها، به تحلیل کلان و ارزیابی وضعیت قشربندی در این دوره می‌پردازد. این پژوهش ضمن بررسی طبقات در این دوره، به معرفی طبقه متوسط جدید پرداخته و سپس با بیان روند نوسازی در این دوره، به‌ویژه در دوره محمدرضاشاه، به تحلیل این روند و نقش طبقه متوسط جدید پرداخته و نشان می‌دهد چگونه شکل‌گیری طبقه متوسط و روشنفکر با آگاهی از شرایط موجود و تحلیل آن دست به تغییر وضعیت موجود مبادرت کرده و در راستای احقاق خواست‌های خود، اعتراضات خود را گسترش داده و وارد مرحله انقلاب می‌شوند.

کلید واژه‌ها

طبقه، قشر، طبقه متوسط جدید، اجتماع، پهلوی.

1- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی - بابل

2- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه، دانشگاه آزاد اسلامی - تهران مرکز و پژوهشگر مرکز مطالعات راهبردی ناجا irajabloo@yahoo.com

3- دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی - تهران مرکز (نویسنده مسئول) eslamihosseini@yahoo.com

مقدمه

بعد از پیدایش شهرها و شکل‌گیری اجتماعات انسانی، به همراه توسعه ابزار و وسایل تولید، کم‌کم اجتماعات اولیه (کمون‌ها) جای خود را به جوامع مبتنی بر تفکیک طبقاتی دادند؛ به عبارت دیگر عده‌ای به عنوان مالکان و صاحبان ابزار تولید در مقابل عده‌ای که فاقد این ابزار و وسایل بودند، قرار گرفتند. بدین ترتیب در جوامع، همواره گروه یا گروه‌هایی، در مرتبه بالایی جامعه و گروه‌هایی در مرتبه پایین‌تر قرار می‌گرفتند، به نوعی که حتی امکان تحرک و جابه‌جایی از این مرتبه‌ها گاه بسیار دشوار و حتی غیرممکن بوده است. شاید بهتر بتوان گفت که مفهوم طبقه به تعبیر بسیاری از اندیشمندان، از همین برخورداری و یا عدم برخورداری از ابزار تولید شکل گرفته است. جامعه ایران چه در عهد باستان و چه در قرون جدید، نیز از این قاعده مستثنا نبوده در هر دوره و عصری، گروه‌ها و طبقات فرودست و فرادست بسیاری را به خود دیده، به طوری که در بعضی از زمان‌ها روابط میان این طبقات بسیار سخت و تقریباً کاستی یا شبه کاستی بوده و در بعضی دوره‌ها از انعطاف بیشتری برخوردار بوده است. هرچه از گذشته به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم به دلایل مختلف، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی تقابل میان دو طبقه کمتر شده، به طوری که در دو قرن اخیر شاهد شکل‌گیری و گسترش طبقه‌ای جدید که از آن بنام طبقه متوسط یاد می‌شود در بسیاری از جوامع بوده‌ایم. البته، ظهور و مراحل رشد آن در ایران را به کمتر از یک قرن اخیر می‌توان نسبت داد.

دیرزمانی است که موضوع طبقه‌های اجتماعی در دوره پهلوی مورد توجه پژوهشگران تاریخ و جامعه‌شناسان قرار گرفته است و در این میان، به سبب دگرگونی‌های چشم‌گیری که در این دوره بیش از پنجاه سال به وقوع پیوست. در دوره پهلوی، دگرگونی‌های بین‌المللی و وقوع جنگ‌های جهانی - که در پی آن، ایران ناخواسته درگیر رویدادهای منطقه‌ای گردید سبب شد که کشورمان تغییرات عمده اجتماعی را تجربه کند. این مقاله بر آن است، در ابتدا، با ارائه آماری از روند رو به رشد شهرنشینی، افزایش جمعیت و نیز افزایش شمار کارگران صنعتی و گسترش نهادهای اجتماعی را به عنوان عامل اصلی دگرگونی‌های نظام طبقاتی ایران در این دوره دانسته و سپس، طبقات اجتماعی عمده در آستانه انقلاب 1357 خ/ 1979 م را در این مقاله مورد بحث و

تحلیل قرار دهد. بنابراین مقاله در نظر دارد با شناخت و بررسی طبقات اجتماعی در دوره پهلوی و تأثیرات نوسازی بر بروز ناآرامی‌های اجتماعی بپردازد.

از آنجاکه ظهور طبقه متوسط جدید در بروز انقلاب نقش بسزایی داشته است و مرور تاریخی حوادث در تحلیل و پیش‌بینی جریان‌ات اجتماعی حائز اهمیت است. این در حالی است که روند توسعه در ایران ادامه دارد و شکل‌گیری روند نوسازی و توسعه و شکل‌گیری طبقات و اقشار ادامه دارد. وجود چنین فرایند اجتماعی در طول زمان نیازمند تحلیل و بررسی حوادث و وقایع اجتماعی است، این مقاله با تأکید به این طبقه و نقش آن در دوره پهلوی نوشته شده است.

تعریف مفاهیم

طبقه: بعضی از متفکران غیرمارکسیست از طبقه اجتماعی تعاریف خاصی ارائه داده‌اند و ملاک‌های بسیاری را برای تعریف آن در نظر گرفته‌اند. از جمله: حرفه، درآمد و ثروت، تفوق استعدادها و اثبات شخصیت، انحصار موقعیت‌ها و دسترسی به اموال، مثلاً گوستاو شمولر اقتصاددان آلمانی مفهوم طبقه را با حرفه پیوند می‌دهد؛ و یا به نظر پاره‌تو طبقات اجتماعی چیزی جز مجموعه‌ای از نام‌ها یا از اشخاص نیستند که در بین آنها برگزیدگان آنهایی هستند که در رشته فعالیت خویش بهترین شاخص‌ها را دارند.

و بر نیز عقیده دارد که موقعیت طبقاتی را از طبقه باید تفکیک کرد و میان آنها باید فرق گذاشت. او می‌گوید موقعیت اجتماعی عبارت است از شانس ویژه‌ای که افراد برای تملک انحصاری مثبت یا منفی در مورد توزیع اموال، درجات و دیگر مزایای اجتماعی به‌طور کلی دارند و طبقه عبارت خواهد بود «از هر نوع گروه متشکل از اشخاص دارای موقعیت طبقاتی همانند». و بر¹ سه نوع طبقه را از هم تفکیک می‌کند: اول) طبقاتی که بنیاد تعریف آنها تملک ثروت است و موقعیت طبقاتی آنها قبل از هر چیز از نظر مالکیت مشخص می‌گردد.

1- Weber

دوم) طبقاتی که بنیاد تعریف آنها شیوه‌های دسترسی است و شانس افراد آنها در استفاده از اموال و کالاهای موجود در بازار، قبل از هر چیز موقعیت طبقاتی آنها را تعیین می‌کند.

سوم) طبقات اجتماعی که بر مجموعه موقعیت‌های طبقاتی مبتنی هستند و بین آنها مبادلات آسان است و در عمل نیز مبادلاتی چه از نظر اشخاص و چه از نظر جانشینی نسل‌ها انجام می‌پذیرد (گورویچ: 1358).

اما متفکرین مارکسیست نیز تعاریف خاصی از طبقه ارائه می‌دهند که دارای ویژگی‌های خاصی است. از جمله: مارکس طبقه را این‌گونه تعریف می‌کند: او می‌گوید طبقه هنگامی به نحو قطعی ساخته می‌شود که علاوه بر داشتن نقش واحد و مشترک در تولید و دارا بودن منافع اقتصادی مشترک، از همبستگی طبقاتی نیز برخوردار باشد و همبستگی طبقاتی به‌نوبه خود مستلزم داشتن آگاهی طبقاتی است که آن نیز بر پایه ایدئولوژی طبقاتی پیدا می‌شود. به نظر مارکس هرگونه نبرد طبقاتی به نبردی سیاسی تبدیل می‌شود. او 5 طبقه را از هم تفکیک می‌کند. 1 - مالکان زمین 2 - بورژواها 3 - خرده‌بورژواها 4 - دهقانان زمین‌دار 5 - پرولترها. باین‌حال او اعتقاد دارد که این طبقات پنج‌گانه سرانجام به دو طبقه تبدیل خواهند شد.

لنین نیز طبقه اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «مراد از طبقات، گروه‌بندی‌های بزرگ بشری است که به سبب وضع خود در نظام تاریخی معین تولید اجتماعی به سبب رابطه‌های خود با ابزارهای تولید، به سبب نقش خویش در سازمان اجتماعی کار و در نتیجه به سبب استعدادشان در کسب سهمی از ثروت و نیز به سبب قدر و اندازه سهم‌شان از ثروت از یکدیگر متمایزند» (همان). به‌طورکلی از دیدگاه مارکسیسم گروه‌هایی تشکیل طبقه می‌دهند که:

- 1 - در جریان تولید موقعیت همه آنها یکسان باشد
- 2 - منافع مشترک اقتصادی داشته باشند
- 3 - شرایط اقتصادی مشترک داشته باشند
- 4 - به مرحله خصومت طبقاتی رسیده باشند

5 - به مرحله آگاهی طبقاتی رسیده باشند

6 - ازلحاظ روانی و طبقاتی به هم پیوستگی داشته باشند (ادیبی: 1354).

قشر¹ مفهوم قشر و قشربندی از علم زمین‌شناسی گرفته شده است. زمین‌شناسان به وجود لایه‌های مختلف فوقانی و تحتانی زمین در یک نقطه معین اشاره دارند. در جامعه انسانی هم لایه یا قشربندی ناظر بر سلسله شرایطی است که گروه‌های وسیع اجتماعی با توجه به نابرابری‌هایی که دستخوش آن هستند به صورت مراتب معینی از یکدیگر جدا می‌مانند (انصاری، 1378). سوروکین قشربندی اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «قشربندی اجتماعی عبارت است از نابرابری در توزیع (منظور حقی که افراد دارند) و امتیازات، تکالیف، مسئولیت‌ها، مراتب، محرومیت‌ها، قدرت اجتماعی و نفوذ میان اعضاء یک جامعه» (انصاری، 1378).

تفاوت میان قشر و طبقه: ماکس وبر نخستین کسی بود که بین این دو به دقت تمیز گذاشت و رابطه متقابل آنها را بررسی کرد. اگر مسئله را اندکی ساده‌تر کنیم شاید بتوان گفت که طبقات بر طبق رابطه‌ای که با تولید و تحصیل کالاها دارند قشربندی شده‌اند و گروه‌های مبتنی بر مقام، بر طبق اصولی که مصرف ایشان را از کالاها در چارچوب سبک زندگی خاص ایشان تعیین می‌کند قشربندی می‌شوند (باتامور: 1357).

طبقه متوسط جدید: در واقع مفهوم طبقه متوسط گاهی در آثار مارکس به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که با توجه به وسیله تولید یا نقشی که در اجتماع یا منابع درآمد دارند موقعیت متوسطی را در جامعه اشغال کرده‌اند. مارکس در بنای فکری خود، طبقه متوسط را بین طبقات پرولتاریا و سرمایه‌دار در نظر می‌گیرد. او طبقه متوسط (خرده بورژوازی) را با دو ملاک مشخص می‌کند. ملاک اول مالکیت وسایل تولید که جامعه را به دو طبقه دارا و نادار تقسیم می‌کند و ملاک دوم کار است که جامعه را به دو طبقه کارکن و بیکاره تقسیم می‌کند. در تعریفی دیگر طبقه متوسط شامل صاحبان وسایل تولید نمی‌شود بلکه فقط کسانی در این طبقه‌اند که بدون کار گماردن کسان دیگر برای خود کار می‌کنند (ادیبی، 1358).

طبقات اجتماعی در عصر پهلوی

در عصر پهلوی با گسترش مهاجرت و شکل‌گیری روند نوسازی در کشور طبقات اجتماعی متنوعی در ایران شکل گرفت. «از اقشار مسلط، شامل متخصصان غرب‌گرا و کارمندان دولت و بورژواهای جدید رو به رشد، اقشار متوسط و متوسط پایین شهری که به صورت کارمند در بخش دولتی و خصوصی مشغول به کار بودند، طبقات متوسط و متوسط پایین سنتی که شامل اکثریت علما، تاجران خرد، کسبه و پیشه‌وران و شاگردان آنها بود. طبقه کارگر بسیار ناهمگون، از جمله کارگران ماهر، نیمه ماهر صنعتی، کارگران ساده، کارگران فصلی و افراد دیگری در مشاغل حاشیه‌ای و طبقات مرتبط با زمین که از زمین‌داران خرد، دهقانان و برزگران خوش‌نشین ترکیب می‌یافت» (اشرف، بنوعیزی، 1387: 76).

به نظر، این تقسیم‌بندی - که به نوعی نشانگر گسترش طبقه‌های اجتماعی در این دوره است - تقریباً تمام طبقه‌های اجتماعی ایران در دوره پهلوی را دربر می‌گیرد.

برای شناخت کامل این قشر بندی لازم است، همه این طبقات به‌طور کامل بررسی گردد. اقشار مسلط در ابتدای دوره پهلوی، شامل خاندان سلطنتی، کارمندان سطح بالای اداری، زمین‌داران بزرگ، خان‌های عشایر، علمای بانفوذ و تجار ثروتمند بودند. این اقشار تقریباً همان‌هایی بودند که در اواخر عصر قاجار دارای نفوذ و قدرت بودند؛ اما در پایان دوره پهلوی، دگرگونی‌هایی در اندازه و ترکیب آنها رخ داد که مهم‌ترین آن، عبارت بود از «جایگزینی متخصص و اداری جدید به جای سیاست‌مداران کهنه‌کار قدیمی که اغلب از زمین‌داران سنتی و رؤسای ایلات بودند» (اشرف، بنوعیزی، 1387: 76).

«زمین‌داران بزرگ» دومین قشر از زیرمجموعه «اقشار مسلط» دوره پهلوی است. آنها بر این باورند که هرچند «در نخستین مراحل تثبیت حکومت رضاشاه، منزلت اجتماعی زمین‌داران بزرگ افول کرد»، اما «نظام اربابی» (زمین‌داری خصوصی) و نیز طبقه زمین‌دار قدیم (رؤسای ایلات، کارگزاران بلندپایه دولتی و علمای برجسته) از آن پس گسترش یافت. ولی نویسندگان به این موضوع نپرداخته‌اند که رضاشاه با تصاحب و یا خرید اجباری - با قیمت‌های بسیار اندک - زمین‌ها و املاک مرغوب مناطق مختلف کشور، جایگاه طبقه زمین‌داران بزرگ و کوچک را تضعیف کرد. البته

هرچند پس از شهریور 1320 برخی از این املاک و زمین‌ها به صاحبان اصلی خود بازپس داده شد، اما تمامی مالباختگان به حق خود نرسیدند. برای اثبات این موضوع می‌توان رجوع کرد به اسناد موجود آرشیوهای «سازمان اسناد ملی» و به‌ویژه «مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی» که شمار بسیار زیادی از عرایض و شکوائیه‌های آن به این مهم اختصاص دارد (اشرف و بنو عزیز، 1387: 33).

در دهه 1330 فرصت برای فعالیت دوباره ملاکان مهیا شد و این موضوع را-با ارائه جدولی آماری-از شمار نمایندگان مجلس وابسته به پایگاه اجتماعی زمین‌دار تخمین زده‌اند که تعداد قابل توجهی از مجالس این دهه را از آن خود کرده‌اند. پیدایش نخبگان اداری جدید موضوع پسین است که نویسندگان برای آنها ارزش محوری قائل شده و نقش این نخبگان را کلیدی دانسته‌اند. اشرف و بنوعیزی با ارائه آماری از میزان مشارکت این طبقه در امور حکومتی و مجالس دوره پهلوی چنین نتیجه گرفته‌اند که روز به روز بر نفوذ این طبقه نوظهور در ارکان مملکتی افزوده شده است (اشرف و بنو عزیز، 1387: 36). با قرار دادن صاحبان صنایع بزرگ، بانکداران و صاحبان سرمایه‌های مالی، واردکنندگان و صادرکنندگان، پیمانکاران و مهندسان مشاور در زمره «بورژوازی جدید»، به‌عنوان گروهی اجتماعی-اقتصادی مهم، به بررسی عوامل مؤثر بر رشد چشمگیر بورژوازی صنعتی جدید در برهه‌های مختلف دوره پهلوی پرداخته‌اند.

در بررسی ارتباط حکومت پهلوی و طبقه مسلط، اکثر نویسندگان در استنباط کلی بر این باورند که پهلوی‌ها توانستند به مهار اقشار مسلط بپردازند و هر دو «به‌طور معمول دستیاران مطیع و فرمان‌بردار و انعطاف‌پذیر را به‌جای سیاستمداران توانمند و صاحب‌رای مستقل به کار می‌گماردند» (اشرف، بنوعیزی، 1387: 83). البته نمی‌توان این نظر را به‌طور کامل پذیرفت که آنها در مهار اقشار مسلط کامیاب بودند و این حداقل در مورد محمدرضا شاه درست نیست؛ زیرا هرچند او در امور مملکتی از دون‌پایگان فرمان‌بردار بهره برد، اما نتوانست در مقابل برخی دولتمردان چون مصدق و نیز بعضی علما مانند امام خمینی (ره) پیروز باشد و در چالش‌های سیاسی تنها به‌واسطه کمک نیروی بیگانه موفقیت‌های زودگذر به دست می‌آورد. از سوی دیگر، محمدرضا شاه در تمامی سال‌های حکومت خود حتی نتوانست به‌طور کامل بر خاندان‌های سلطنتی و

رجال درباری تسلط و نظارت کافی داشته باشد و این امر از دلایل عمده سرنگونی او به شمار می‌رود (اشرف، بنوعیزی، 1387: 86).

به عقیده اشرف و بنوعیزی، مهم‌ترین طبقه‌ای که در سال 1357 خ توانست رژیم پهلوی را سرنگون کند، همین طبقه متوسط جدید بود که حکومت نتوانست و به عبارت بهتر نخواست آنها را در امور سیاسی مشارکت دهد. سیاست حکومت در رویارویی با طبقه متوسط جدید و موقعیت اجتماعی این قشر مورد توجه بوده است. به‌طور کلی طبقه متوسط جدید در آن دوره را دارای جایگاهی مطلوب دانسته‌اند؛ زیرا قشرهای این طبقه با دستیابی به مراکز دانشگاهی و مدارس عالی توانستند از رشد فکری و فرهنگی قابل توجهی برخوردار شوند و اتفاقاً به مهم‌ترین دشمنان حکومت پهلوی تبدیل شدند؛ اما با این حال، به این طبقه «فرصت‌های چندانی برای مشارکت معنی‌دار داده نشد» (اشرف، بنوعیزی، 1387: 89). حکومت پهلوی دوم در تمام مدت حیات خود، در به دست آوردن حمایت طبقه متوسط جدید با مشکل روبه‌رو بود و نتوانست با آن ارتباط برقرار کند.

«قشرهای متوسط سنتی» به‌عنوان یکی از مؤثرترین طبقه‌های اجتماعی این دوره، به‌ویژه در زمان پهلوی دوم حائز بررسی است. قشرهای مذهبی سنتی (معممین) و بازاریان (تجار، پیشه‌وران و کسبه)، مهم‌ترین عناصر این طبقه را تشکیل می‌دادند. از ابتدای دوره پهلوی - که مصادف با تأسیس حوزه علمیه قم بود - تا سال 1340 خ؛ هم‌زمان با مرجعیت دو عالم برجسته دنیای تشیع: آیت‌الله عبدالکریم حائری و آیت‌الله سیدحسین بروجردی، مرجعیت شیعه نوعی همکاری مصلحت‌اندیشانه با حکومت پهلوی داشته است؛ اما پس از فوت آیت‌الله بروجردی، روحانیت شیعه به سه دسته کلی تقسیم شد: گروه نخست، پیروان آیت‌الله بروجردی بودند که روند گذشته را ادامه دادند. گروه دوم، به مصالحه و حتی مشارکت با حکومت روی آوردند و مناصب حکومتی نیز به دست آوردند. سومین گروه نیز به رهبری آیت‌الله خمینی شکل گرفت. این گروه از روحانیان «با بهره‌گیری از ناراضایتی ناشی از اصلاحات ارضی، حق رأی زنان، تعمیم مصونیت دیپلماتیک به مشاوران نظامی آمریکایی در ایران در اوایل دهه 1340 خ و موضوعات مشابه»، به گرد آیت‌الله خمینی جمع شدند (اشرف، بنوعیزی، 1387: 95).

طبقه کارگر و به‌ویژه قشر صنعتی آن را باید از طبقه‌های شکل یافته در دوره پهلوی دانست. هرچند رضاشاه پس از جلوس بر تخت سلطنت دستور دستگیری کادر رهبری اتحادیه کارگری را صادر و از فعالیت حزبی و سیاسی آنها جلوگیری کرد (فلور، 1371، 51)، اما دوره پهلوی مصادف بود با رشد سریع طبقه کارگر که این روند تا پایان این دوره ادامه داشت (اشرف، بنوعیزی، 1387: 98). در سال 1310 و نیز در دهه‌های پسین حکومت پهلوی، میزان رشد کارگران چشمگیر بود.

«طبقات زراعی» عنوان بعدی است. جایگاه مهم دهقانان و عشایر در طبقه‌بندی جامعه ایران-به‌ویژه در زمان پس از اسلام-محرز و آشکار و کارکرد آنان به‌ویژه در تولید و دیوانسالاری ملی پررنگ‌تر است. سیاست تخت قاپو کردن عشایر و اسکان اجباری آنان لطمات جبران‌ناپذیری به این قشر وارد آورد. بهانه رضاشاه برای سرکوب عشایر، وجود ناامنی و آشوب در مملکت بود؛ اما این تصمیم او ضربه سختی به اقتصاد مولد عشایر وارد آورد که دیگر هیچ‌گاه جبران نشد.

در دهه‌های پسین نیز-به‌ویژه در دهه‌های 1320 و 1330-به‌طورکلی وضعیت دهقانان فقیرانه باقی ماند تا اینکه در سال 1340 خ «برنامه اصلاحات ارضی» پیش کشیده شد. نویسندگان با توجه به این موضوع، قشرهای جدید روستایی را پس از اصلاحات ارضی «روستاییان مرفه، دهقانان میانه‌حال و روستاییان فقیر» معرفی کرده اند (اشرف، بنوعیزی، 1387: 104) که در این میان، گروه سوم هیچ منفعتی از اصلاحات ارضی نبرد؛ اما در فرازی دیگر، نتیجه اصلاحات ارضی را برای دهقانان روی‌هم‌رفته مثبت قلمداد نموده‌اند (اشرف، بنوعیزی، 1387: 106). نتیجه اصلاحات ارضی و تأثیر آن بر زندگی دهقانان دارای تعارض است؛ زیرا با نگاهی واقع بینانه به برنامه اصلاحات ارضی می‌توان سه قشر را در درون روند اصلاحات ارضی دید که عبارت‌اند از: 1- زمین‌داران بزرگ 2- زمین‌داران خرد 3- کشاورزان و روستاییان فرودست.

بخش گسترده‌ای-که یک‌سوم روستاییان را دربرمی‌گرفت-از اصلاحات ارضی بی‌نصیب ماندند، از سوی دیگر، زمین‌داران بزرگ نیز از این تصمیم دولت ناراضی و متضرر شدند؛ بنابراین، پس از اصلاحات ارضی بسیاری از روستاییان فرودست-که بیش‌ازپیش بر فقرشان افزوده شده بود-به حاشیه شهرها هجوم آوردند و در نتیجه حلبی‌آبادها و محلات فقیر حاشیه‌ای شهرها شکل گرفت. بدین ترتیب، در آستانه انقلاب 1357 خ یکی از

نیروهایی که در جریان انقلاب حضور داشتند، همین مهاجران دهه‌های پایانی حکومت پهلوی بودند و دلیل مهاجرت روستاییان بی زمین در اواخر دهه 1340 خ را مزد بالاتر شهرها به نظر می‌رسد (اشرف، بنوعیزی، 1387: 108). درحالی‌که به‌خوبی می‌توان دریافت که عمده‌ترین دلیل این مهاجرت‌های گسترده، تبلیغات اصلاحات ارضی سال 1340 خ بود. در یک برآورد حدود «74 درصد تهیدستان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند» (اشرف، بنوعیزی، 1387: 108) که این گزارش بر فقر شدید در روستاها صحنه می‌گذارد. پس نمی‌توان گفت که روستاییان در جریان انقلاب 1357 خ دخیل نبوده‌اند؛ حداقل باید میزانی را در نظر گرفت که غیرقابل انکار است.

«نابرابری اجتماعی و فقر» موضوع بعدی در مقایسه طبقات اجتماعی عصر پهلوی است. در دوره پهلوی سطح زندگی همه طبقات بهبود یافته است، اما در پانزده سال پایانی حکومت پهلوی رونق اقتصادی موجب نابرابری‌های ژرف اقتصادی در بین طبقات و مناطق کور شده است (اشرف، بنوعیزی، 1387: 109).

«تحرك اجتماعی» موضوع بعدی است. مهم که بین سال‌های 1300 تا 1350 خ دگرگونی عمده‌ای در اندازه و حدود قشرهای اجتماعی به وجود آمد و سبب تحرك فردی قابل توجهی در طبقات اجتماعی شد، در چهار دسته کلی، دلایل آن را این‌گونه بررسی می‌شود: 1- تغییر عمده‌ای از کشاورزی به صنعت به وجود آمد که با برنامه محدود صنعتی کردن در دوران رضاشاه آغاز شد و در دوران حکومت پسرش با شتاب بیشتری به‌ویژه در دهه‌های 1340 خ/1960 م و 1350 خ/1970 م تداوم یافت. 2- مهاجرت از روستا به شهر، بنیان دیگری برای تحرك اجتماعی فراهم آورد. 3- گسترش سریع دستگاه اداری، لشگری و کشوری در دوران رضاشاه و محمدرضاشاه، مرتبه طبقه متوسط شهری جدید را بالا برد. 4- کاهش سلطه دولت بر اقتصاد پس از خروج رضاشاه از کشور در سال 1320 خ/1941 م و فراهم شدن فرصت‌های اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، راه‌های بسیاری برای توسعه بیشتر بورژوازی تجاری و صنعتی کشور فراهم کرد که اغلب آنها تجار بازار، نماینده‌های تجاری یا کسبه ثروتمند بودند (اشرف، بنوعیزی، 1387: 110-111).

روشنفکران جوان، علمای مبارز و نسل جوان‌تر بازاری‌ها را سه گروه مهم رهبری، تدوین مبانی ایدئولوژیک و پشتوانه مالی انقلاب معرفی کرده‌اند (اشرف، بنوعیزی،

1387: 112)، اما دو گروه کارمندان دولت و کارگران صنعتی را نادیده نباید انگاشت و نیز گروه تهیدستان شهری و مهاجران روستایی-که تظاهرات توده‌ها را شکل داده‌اند. گفتنی است، از حدود ده قشری که در انقلاب سال 1357 خ مشارکت مستقیم داشته‌اند، نزدیک به 8 دسته از آنها در دوره پهلوی پدید آمدند.

قشرها و طبقات در عهد رضاشاه

شاید بتوان گفت بعد از ارتش، دیوان‌سالاری دومین رکن دولت رضاشاه بود که آن نیز مثل ارتش گسترش زیادی یافته و بهتر از زمان قاجار آموزش دیده بود. دیوان‌سالاری پهلوی 90 هزار کارمند غیرنظامی را در برمی‌گرفت. در زمان قاجار دستگاه دیوان‌سالاری، تیول شاهزادگان قاجاری و دودمان‌های دیوانی قدیمی بود، اما در زمان رضاشاه این در به روی طبقه‌های متوسط تحصیل کرده باز شد. البته بازهم حقوق دولتیان کم بود و رشوه و حق حساب نظام دولتی را در تمام سطوح فلج می‌کرد. افراد رده‌های بالای دیوان‌سالاری بخشی از نخبگان حاکم بودند؛ اما رده‌های میانی و پایینی درواقع همان رده‌های میانی و پایینی جامعه بودند که غالباً معیشت خود را به‌سختی تأمین می‌کردند. نخبگان و طبقه‌های متوسط ایران با آهنگی فزاینده به مدرسه‌های دولتی رو می‌آوردند و در سطوح بالاتر تحصیلی به دانشگاه تازه تأسیس تهران، مدرسه‌های فنی وزارتخانه‌های گوناگون یا دانشگاه‌های خارج رفتند. توسعه دامنه آموزش و پرورش نیروهای انسانی لازم دستگاه‌های رو به توسعه دولتی را تأمین می‌کرد، اما درعین‌حال به پیدایش و رشد طبقه جدید روشنفکر و صاحبان مشاغل تخصصی (پزشکی و مهندسی) کمک می‌نمود. روشنفکران از دانشجویان، پزشکان، حقوق‌دانان، هنرمندان، نویسندگان، ناشران و بعضی از کارمندان تشکیل می‌شد. این طبقه در دهه 1310، پا به پای قدرت‌گیری و بزرگ‌شدن دولت رشد کرد (فوران: 1378).

به‌طور خلاصه اقشار و طبقات در دوره رضاشاه عبارت بودند از:

الف) طبقه بالا و حاکم که شامل اعضاء خانواده سلطنتی، دیوان‌سالاران عالی‌رتبه دولتی، زمین‌داران بزرگ، سران ایل‌ها فرماندهان نظامی، علمای اعلام، تجار بزرگ و سرمایه‌داران صنعتی.

ب) طبقه متوسط قدیم که از تجار متوسط صنعتگران، بازاریان، پیشه‌وران، کسبه، روحانیان و خرده‌مالکان تشکیل می‌شده است.

ج) طبقه متوسط جدید، شامل کارمندان و متخصصان عمدتاً دولتی که خود تحصیل کرده خارج و یا مدارس عالی بودند.

د) طبقه کارگر که شامل کارگران شهری صنعتی ماهر، نیمه‌ماهر و کارگران روستایی بودند.

هـ) طبقه پایین شهری که شامل کارگران روزمزد بازار، شاگردان، پادوها و فروشندگان دوره‌گرد بودند.

و) طبقه پایین زراعی که شامل دهقانان و کارگران زراعی فاقد زمین و عشایر بدون دام بودند. (انصاری: 1378)

اقشار و طبقات در عصر پهلوی (دوم)

«هالیدی» می‌گوید دولت ایران نهادی است که تولید مجدد و توسعه مجدد سرمایه‌داری را بدون آنکه خود مستقیماً واکنشی در برابر تأثیرات بورژوازی ایران نشان دهد تضمین می‌کند، اما این دولت واقعاً منعکس‌کننده موجودیت چنین طبقه‌ای است؛ زیرا اولاً پایگاه اجتماعی دولت و بخشی از اجتماع است که بر همکاری آن تکیه دارد و بدون آن نمی‌تواند قدرت خود را حفظ کند. دوم اینکه توزیع ثروت را آن‌چنان سازمان می‌دهد که این طبقه به شکل بی‌تناسبی از آن بهره‌مند می‌شود. سوم اینکه تراکم سرمایه و سرمایه‌گذاری را بر طبق منافع این طبقه اداره می‌کند. این طبقه سه جزء متشکله دارد. قشر بالایی کارمندان دولت، مالکان سرمایه‌دار و کسانی که در کارهای مالی و بازرگانی و صنعتی فعالیت دارند. این اجزای سه‌گانه باهم بورژوازی ایران را به وجود می‌آورند و این طبقه‌ای است که همراه رشد سرمایه‌داری در ایران بزرگ‌تر شده و دولت پهلوی از منافع آن دفاع می‌کند. هالیدی در ادامه می‌گوید هرگز دیده نشده که ترکیب یک گروه اجتماعی ثابت بماند، ولی اجزا متشکله این طبقه اکنون مدت‌هاست که وجود داشته‌اند و بنابراین می‌توان آنها را به‌وضوح شناسایی کرد. ملاکان سرمایه‌دار از حدود ده 1960 بورژوازی بازرگانی و صنعتی از دهه 1940 و قشر بالایی کارمندان دولتی از حدود دهه 1920 و قبل از تسریع رشد سرمایه‌داری اعضای آن بوده‌اند. در

کنار این طبقه از طبقه پرولتاریا یا طبقه کارگران شهری که با ایجاد صنعت نفت در ایران تعداد زیادی از کارگران را به خود مشغول کرده نام برده می‌شود (هلیدی: 1358). مؤمنی در کتاب مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران به چند طبقه مهم در رژیم پهلوی (دوم) اشاره می‌کند: 1 - طبقه مالکان بزرگ و عمدتاً 2 - طبقه بورژوازی بزرگ 3 - طبقات متوسط 4 - طبقه کارگران (مؤمنی: 1359).

طبقه متوسط جدید

اولین بار اصطلاح طبقه متوسط جدید در آثار «امیل لدرر» جامعه‌شناس آلمانی به کار رفت. وی در سال 1912 مقاله‌ای تحت عنوان در مشکل کارمندان جدید حقوق‌بگیر و پایه‌های نظری و آماری آن نوشت این مقاله در دانشگاه کلمبیا به انگلیسی ترجمه شد. لدرر چندین سال بعد با همکاری جامعه‌شناس آلمانی دیگر به نام جاکوب مارشاک به مطالعه‌ای مشترک در این زمینه پرداخت که حاصل آن انتشار مقاله‌ای در سال 1926 بود. این مقاله در سال 1937 با عنوان طبقه متوسط جدید به انگلیسی برگردانده شد. لدرر مهم‌ترین صفت ممیزه طبقه متوسط جدید را حقوق و شیوه زندگی می‌داند. به نظر وی طبقه متوسط جدید با دریافت حقوق، از کارگری که دستمزد دریافت می‌کند متمایز می‌شود. واحد زندگی اقتصادی برای کارگر هفته و برای کارمند سال است (ادیبی: 1358). به نظر «سامتر»، قشرهای متوسط توده‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهند که طبقه پرولتاریا زیر آنان قرار گرفته است و تنها خدمتی که طبقه اخیر انجام می‌دهند تولید نسل است (اشرف: 1346).

سی رایت میلز در کتاب «یقه سپیدان»، به بررسی ویژگی‌های طبقه متوسط در جامعه آمریکا می‌پردازد و جامعه آمریکا را مشتمل از چهار طبقه می‌داند: 1 - سوداگران بزرگ و مدیران 2 - سوداگران کوچک 3 - کارکنان یقه‌سپید رو به بالا و رو به پایین 4 - کارگران مزدبگیر. به نظر او از لحاظ عینی قشرهای اول و دوم طبقه متوسط قدیم را تشکیل می‌دهند حال آن‌که دو قشر دیگر طبقه متوسط جدید را وی بعداً قشر نخست را طبقه بالا و سه قشر دیگر را طبقه متوسط و کارگران را طبقه پایین می‌نامد. به نظر میلز طبقات متوسط تحت تسلط و نفوذ سوداگران بزرگ قرار دارند و خود را جزئی از جهان تجارت و سوداگری می‌دانند، از این‌رو فاقد آگاهی سیاسی خاص خود و قدرتی از آن خود می‌باشند (همان).

مارکس نیز علاوه بر تأکید بر دو طبقه اصلی اذعان دارد که طبقات و اقشار بینابینی وجود دارند که به اعتقاد مارکس و هواداران نگرش‌های او با تکامل سرمایه‌داری و رشد نیروهای تولیدی و اوج‌گیری مبارزه طبقاتی این اقشار بینابینی تجزیه و هرکدام جذب یکی از طبقات اصلی متعارض در مناسبات سرمایه‌داری می‌شوند. مارکس خود طبقه متوسط را کسانی که بین کارگران از یکسو و سرمایه‌داران و زمین‌داران از سوی دیگر قرار دارند تعریف می‌کند (ملک: 1374).

در جامعه‌شناسی طبقات امروز دو تعبیر از طبقه متوسط وجود دارد: در نخستین آنها تأکید می‌شود که طبقه متوسط، طبقه‌ای است گسترده که از دستمزد و شرایط کاری مطلوب‌تری نسبت به طبقه کارگر برخوردار است، اما موقعیت مالی‌اش نسبت به طبقه بالا نازل‌تر است. به عقیده این گروه علت مطلوب بودن وضعیت طبقه متوسط در بازار دارا بودن مهارت‌های آموزشی و فنی اوست. در دومین تعبیر از طبقه متوسط که از رواج بیشتری برخوردار است، این باور وجود دارد که طبقه متوسط متشکل از اقشار متفاوت و مجزا از یکدیگر است که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از آن بخشی از طبقه کارگر است و بخش کوچک‌تر آن به طبقه بالا تعلق دارند و در این میانه گروه ناچیزی در میانه قرار می‌گیرد. «دارندورف» معتقد است که در جامعه سرمایه‌داری برخلاف پیش‌بینی مارکس در مورد محو طبقه متوسط یا بینابینی، طبقه متوسط رشد خواهد کرد و آن را طبقه متوسط جدید می‌نامد به عقیده او این طبقه شامل دو قشر است: نخست قشر کارگری و دوم قشر بوروکرات و کارگران فروشگاه‌ها (ملک: 1378). در یک جمع‌بندی می‌توان خصایص منتسب به طبقه متوسط جدید را به شرح ذیل ارزیابی نمود:

- 1 - از لحاظ منشأ باید گفت کارکنان حقوق‌بگیر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته از توسعه طبقات قدیمی بورژوازی و پرولتاریا برخاسته‌اند، در جامعه‌های در حال توسعه پیدایش آنها را باید در رابطه با نفوذ غرب و دگرگونی در طبقات اجتماعی سنتی دانست.
- 2 - ظهور و گسترش طبقه متوسط جدید با دگرگونی‌های فناورانه و توسعه آموزش و پرورش و خدمات عمومی همراه بوده است.

- 3 - طبقه متوسط جدید محصول دگرگونی در ساخت اجتماعی بوده و به صورت مشخص محصول تحرک اجتماعی می‌باشد.
- 4 - چون منشأ اقتصادی و اجتماعی اعضاء طبقه متوسط جدید متفاوت است و علایق و منافع افراد باهم یکی نیست از این رو این طبقه گروه‌های نامتجانسی را در بر گرفته است.
- 5 - اعضاء طبقه متوسط جدید تحصیلات عالی داشته و یا به آموزش عالی دسترسی دارند.
- 6 - طبقه متوسط جدید به طور فزاینده رو به افزایش است، یعنی شمار کارکنان اداری و دفتری و تحصیل کرده‌ها و صاحبان مشاغل آزاد مانند مهندسان، پزشکان، حقوق دانان و غیره به صورت مستمر رو به فزونی رفته است. حتی آهنگ افزایش این گروه‌ها در جامعه صنعتی از طبقه کارگر سریع تر بوده است.
- 7 - از لحاظ ماهیت سیاسی، از یک سو پاره‌ای از اعضاء طبقه متوسط جدید در جریان نبردهای سیاسی چنان تجارب سیاسی قابل اعتمادی کسب کرده که در تحولات بنیادی جامعه می‌تواند شدیداً مؤثر واقع شود و از سوی دیگر گروهی نیز فنون سازش‌های سیاسی را به حد نیکو فرا گرفته‌اند. اینان در نظام دیوانسالاری به صورت ابزاری برای برقراری ثبات و ایجاد هماهنگی به کار گمارده شده و پیوسته می‌کوشند دایره نفوذ خود را گسترده تر کنند.
- 8 - مهم‌ترین خصلت طبقه متوسط جدید این است که افراد این طبقه همانند کارگران برای معاش باید نیروی فکری خود را به صاحبان سرمایه و قدرت بفروشند. بدین گونه منبع اصلی درآمد آنها حقوق دریافتی می‌باشد.
- 9 - اعضاء طبقه متوسط در اعتقادات دینی خود قشری جزمی نیستند. در کشورهای در حال توسعه آنها به سنت‌ها بی‌اعتماد بوده و در عین مخالفت با غرب زدگی به برخی از ارزش‌های جامعه‌های غربی شدیداً دل بستگی دارند.
- 10 - اعضاء طبقه متوسط جدید به قدرت‌های سیاسی و مقامات اداری در جامعه اعتمادی ندارند، اینان در کشورهای در حال توسعه با این قدرت‌ها به صورت

مختلف مبارزه می‌کنند، شایع‌ترین نوع مبارزه را می‌توان مقاومت منفی، بی‌تفاوت و سهل‌انگاری و به جد نگرفتن وظایف محوله دید.

11 - اعضا طبقه متوسط جدید به دو سطح بالا و پایین تقسیم می‌شود در کشورهای در حال توسعه گروه بالای این طبقه با دستیابی به قدرت سیاسی جامعه را نو می‌کند. با این حال در مورد خصوصیات طبقه متوسط اتفاق آراء وجود ندارد. هر یک از این خصوصیات قابل انتقاد نیز می‌باشد، اما علیرغم اختلاف آرای که درباره ماهیت طبقه متوسط جدید بین صاحب‌نظران وجود دارد، همه در این رأی متفق‌القول‌اند که طبقه متوسط جدید طبقه‌ای مستقل و قائم‌به‌ذات نیست به بیان دیگر نه طبقه در خود است و نه طبقه برای خود (ادیبی: 1358).

ساختار طبقاتی در فرآیند نوسازی و اصلاحات سیاسی - اجتماعی

ساختار طبقات اجتماعی غیرقابل انفکاک از روابط اجتماعی است ضمن آن که در جامعه‌شناسی از عناصر اصلی شناخت محسوب می‌شود. از مباحث عمده در مطالعات ساختار طبقاتی، بحث تاریخی و فلسفی در باب نزاع طبقات در جوامع کهن، بحث معرفت‌شناختی در باب حقیقی یا پنداری بودن مفهوم طبقات، بحث نظری در باب معیار و ضابطه طبقات، تحلیل ریاضی آمار و ارقامی از طبقات اجتماعی و غیره از اهمیت بسیاری برخوردار است که در مباحث پیشین برخی از آنها در بوطه بررسی و نقد قرار گرفت. اهمیت ساختار طبقاتی در جامعه به این خاطر است که اجرای اصلاحات و شکل‌گیری انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی منوط به مشارکت و نقش با اهمیت آنها می‌باشد. شکل‌گیری انقلاب به این دلیل است که گروه‌ها و طبقات اجتماعی با نظم موجود در جامعه بیگانه می‌باشند؛ که این خود احتمال وقوع انقلاب را افزایش می‌دهد. در مقابل قبول نظم حاکم به وسیله ساخت طبقات اجتماعی، امکان اجرای اصلاحات و نوسازی را فراهم می‌کند. باید خاطر نشان ساخت که تحقق این تحولات تا حد زیادی به کنش متقابل میان ساختار طبقاتی جامعه و نهادهای سیاسی-حکومتی بستگی دارد. شرط تحقق برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای و تثبیت نظم سیاسی کشور در گرو رابطه مسالمت‌آمیز طبقات اجتماعی و نهادهای سیاسی است. در چارچوب ساختار طبقاتی جامعه، هر طبقه با توجه به موقعیت اجتماعی خود از پایگاه اجتماعی خاصی بهره‌مند

می‌باشد. میزان تأثیرگذاری این طبقات بر نهاد دولت، بستگی به شرایط اجتماعی، مشروعیت سیاسی، درک لازم از مسائل سیاسی جامعه و امکانات لازم برای حضور در صحنه سیاست دارد.

طبقه متوسط جدید یکی از طبقات مهم اجتماعی است که همواره در دوران رضاشاه و دوران نوسازی رژیم محمد رضا شاه و نیز مراحل شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش مهمی داشت؛ از این رو یکی از مباحث عمده ساخت طبقات اجتماعی، شناخت جایگاه و مراحل شکل‌گیری آنها می‌باشد. در باب اهمیت نقش سیاسی-اجتماعی این طبقه باید اذعان داشت که طبقه بالا به دلیل این که معمولاً نظم سیاسی-اجتماعی موجود را حفظ موقعیت خود می‌داند و نیز به دلیل آن که غالباً سرگرم در فرآیند تراکم ثروت و بهره‌برداری از آن است، مجال توجه به اندیشه‌های اصلاحی را ندارد. طبقه پایین جامعه نیز به‌رغم این که از رهگذر اصلاحات اجتماعی احتمالاً بیشترین بهره را خواهند برد، اما به لحاظ این که در فرآیند تأمین حداقل بایستنی‌های زندگی گرفتار است، کمتر به اصلاحات اجتماعی توجه دارد؛ اما طبقه متوسط به لحاظ غنای نسبی، گرفتار فرآیند ثروت و حفظ موقعیت مطلوب نخواهد بود و از طرفی به دلیل فقر نسبی امکان تراکم و انباشت نامحدود ثروت را ندارد و درست در اختیار اقتصاد نیست و مجال و فرصت اندیشیدن را دارد، به‌گونه‌ای که به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بیشتر می‌پردازد. اعضای طبقه متوسط جدید به خاطر موقعیت شغلی خود در مشاغل فرهنگی-اداری نسبت به سایر طبقات اجتماعی تمرکز بیشتری دارند و از این رو سروکار بیشتری نیز با اندیشه اصلاح‌طلبی خواهند داشت. برای مثال در انقلاب مشروطه، طبقه بالا که شامل شاهزادگان و اشراف بودند در انقلاب جایگاهی نداشتند. از سوی دیگر 70% از جمعیت شاغل در بخش کشاورزی که در طبقه پایین قرار داشتند، تقریباً نقشی در انقلاب نداشتند و بار انقلاب بیشتر بر دوش طبقه متوسط بود. در انقلاب اسلامی نیز اگرچه حجم عظیمی از طبقات دخیل بودند و از نیروی نهفته آنها بهره‌برداری می‌شد اما هدایت و به ثمر رساندن انقلاب به دست طبقه متوسط و تحت تأثیر بینش انقلابی آنها بود؛ بنابراین مشارکت فعالانه طبقه متوسط، زمینه‌ساز توسعه سیاسی خواهد شد (اشرف، 1346). در این میان محدود شدن مشارکت این طبقه ناشی از تراکم قدرت و تمرکزگرایی و شکل‌گیری حکومت‌های استبدادی می‌باشد. هدف این طبقه اصلاح سیاسی است که در نهایت به اصلاح اجتماعی، حقوقی و پیشرفت اقتصادی -

فرهنگی می‌انجامد. طبقه متوسط کانون مخالفت‌های سیاسی در درون جامعه شهری و جامعه شهری نیز کانون مخالفت‌های سیاسی در کشور محسوب می‌شود.

نوسازی در دوران محمدرضا شاه و تبعات اجتماعی آن

گرایش به نوسازی تحت‌تأثیر شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظام جهانی، روند روبه رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون در غرب، گسترش ارتباطات و مسائلی چون پیدایش طبقه متوسط جدید در دوران قاجاریه آغاز شد و باروی کار آمدن حکومت پهلوی تمایل به نوسازی از سوی حکومت شدت یافت. روند نوسازی در ایران تحت‌تأثیر مسائل متعددی قرار داشت و نظام اجتماعی و عناصر متشکله آن در فرآیند نوسازی دارای کارکردهای نامطلوب و ماهیتی ناموزون، شیوه‌های تولیدی و توزیعی متضاد و متفاوت، گوناگونی جمعیتی، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متعدد و مدیریت‌های سیاسی مستبد و خودکامه بود. چنین نظامی هیچ‌گاه از توسعه اجتماعی - اقتصادی موزون و روابط دمکراتیک اجتماعی بهره‌مند نبود؛ چراکه اولاً فاقد انسجام و توازن مطلوب بین عناصر تشکیل‌دهنده آن بود. ثانیاً مدیریت و برنامه‌ریزی نوسازی همواره متکی بر فرد و روابط شخصی و فردی بود به‌هیچ‌روی مطالعات و تحقیقات با ضابطه و قوانین واقع‌بینانه و قابل اجرایی وجود نداشت و محمدرضا شاه خود را بالاتر از هر قانونی می‌دانست و بین دولت و مردم تفاوت قائل می‌شد (مانور¹، 1991). نوسازی در دوران محمدرضاشاه فرآیندی شبه مدرنیستی بود که از راه مبارزه در برابر سنت‌گرایی می‌بایست تحقق یابد. این اقدام اولین خطای رژیم پهلوی بود که سبب تشدید مخاصمات اجتماعی و به تأخیر افتادن توسعه سیاسی در ایران شد، زیرا به قول لوسین پای تأمین مشروعیت مردمی بخشی از فرآیند توسعه سیاسی است (پای²، 1965).

فقدان اصل اساسی توجه به نظام ارزشی و دیگر اصول زیربنایی نتایج گمراه‌کننده‌ای به دنبال داشت. نبود یک روند منطقی نوسازی سیاسی در ایران موانعی جدی پدید آورد از جمله، عدم انطباق نوسازی با نظام ارزشی جامعه ایران که باعث شد روند نوسازی به‌صورت حرکتی کور و ناقص انجام پذیرد و درنهایت تزلزل حاکمیت سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی را به دنبال داشته باشد. عوامل متعددی در ناکامی رژیم شاه

1- Manor

2- Pye

دخیل بودند که در این میان الهام از نوسازی و توسعه به سبک غربی به منزله عامل خارجی و نظام کهنه استبدادی رژیم به مثابه عامل داخلی، محورهای اصلی ناکامی طرح نوسازی رژیم محسوب می‌شوند. نظام کهنه استبدادی ماهیتاً با رشد مستمر اقتصادی و تحول درازمدت اقتصاد سیاسی در تضاد بود. از دیگر سوی رژیم محمدرضا شاه سنت‌گرایی را در تباین کامل با نوگرایی می‌دانست و همواره سعی در سرکوب سنت‌گرایان داشت؛ بنابراین، می‌توان اذعان داشت که فرآیند نوسازی در دوران محمدرضا شاه، بر پایه ویژگی‌ها و خصائص ذیل قابل تبیین می‌باشد که کاملاً با ملزومات توسعه در ایران مغایرت دارد:

- سیاست تمرکزگرایی به‌وسیله شاه و در چارچوب نظام استبدادی در روند نوسازی اعمال می‌شد.
 - شاه در روند سیاست شبه مدرنیستی خود، مبارزه با سنت‌گرایی را آیین دیدی خود قرار می‌داد.
 - عناصر فراهم آمده‌ای از نخبگان که شاه را در مسیر نوسازی یاری می‌رساندند بر اساس صلاحیت‌ها گزینش نمی‌شدند، بلکه براساس اطاعت محض و دنباله‌روی از شاه برگزیده می‌شدند.
 - نوسازی رژیم شاه از نظر اقتصادی به جامعه صدمه وارد می‌ساخت.
 - نبود نهادهای دمکراتیک، وجود سرکوب، سانسور، نابرابری فزاینده اجتماعی، رشوه و فساد و وابستگی رژیم به غرب و ایجاد روابط سیاسی با غرب و اسرائیل، شاخص‌های مطرح دوران نوسازی در ایران به شمار می‌رفتند.
- به‌هر روی وجود شاخص‌های عرضه شده در فرآیند نوسازی از جمله موانع و محدودیت‌های موجود در روند نوسازی سیاسی بود که تبعات منفی اجتماعی بسیاری به دنبال داشت. تلاش محمدرضا شاه برای توسعه در چارچوب خصائص ویژه فوق به‌گونه‌ای انجام شد که واکنش افشار سنتی را برانگیخت. گرچه محمدرضا شاه در راهبرد خود برای توسعه، مسئله نوسازی فرهنگی و توسعه سیاسی را هم در نظر داشت، اما فرهنگ بنا به ماهیت خود نمی‌توانست به سرعتی که مورد نظر آنها بود متحول شود؛ در نتیجه نوسازی اقتصادی و تلاش برای نوسازی سیاسی بریدگی و گسیختگی فرهنگی

را پدید آورد (عظیمی، 1371). از دیگر سوی این گسیختگی راه را برای بحران سیاسی و تجدید حیات شکل تازه‌ای از فرهنگ سنتی هموار کرد. محمدرضاشاه حاضر نبود ساختار نظام سیاسی را که مبتنی بر خصائص نئوپاتریمونیالیستی بود تغییر دهد و نظام را به سوی دموکراسی پیش برد، در عوض تا آنجا که ممکن بود بر تحول فرهنگی پای می‌فشرد. تلاش در جهت پس زدن هرچه سریع‌تر فرهنگ بومی و ترویج جنبه‌های سطحی و گزینش‌شده فرهنگ غربی به بیگانگی و آنومی و بروز سرخوردگی و طغیان در میان قشرهای سنتی و مردم محروم شهرها ختم شد. این امر رشد مخالفت طبقه متوسط جدید را که می‌بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا می‌کردند، در پی آورد.

سیاست تمرکزگرایی شاه در چارچوب یک نظام استبدادی در روند نوسازی

سیاست تمرکزگرایی محمدرضا شاه از وضعیت ساختار حکومتی نشأت می‌گرفت. همان‌گونه که اشاره شد، ساخت قدرت سیاسی ایران بسیاری از خصائص رژیم نئوپاتریمونیالیستی از جمله تمرکزگرایی قدرت و استبداد را دارا بود (عظیمی، 1371). این شرایط ساختاری اولین مانع جدی در پیشبرد برنامه‌های نوسازی سیاسی و اقتصادی در ایران دوران محمدرضا شاه به شمار می‌رفت. در تحلیل روند نوسازی عصر پهلوی باید توجه داشت که نوسازی اقتصادی در ایران روندی اجتناب‌ناپذیر بود و جامعه ایران در شرایطی قرار داشت که می‌بایست به پاره‌ای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دست یازد، از این رو رژیم محمدرضاشاه نیز به ناچار به نوسازی و انطباق با شرایط جدید بین‌المللی روی آورد. با قبول این فرض که تمرکز و استوارسازی قدرت در کشورهای در حال توسعه برای پیشبرد اصلاحات و نوسازی لازم و ضروری است (هانتینگتون، 1370)، اما مهم این است که حکومت‌ها در روند نوسازی قادر به جذب اقشار و طبقات اجتماعی که توان همکاری با رژیم را دارند، باشند. تحقق این امر مستلزم این است که حکومت امکانات هرچه بیشتر مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورد و از این طریق زمینه لازم در امر توسعه سیاسی را ایجاد کند. برداشت مزبور با الگوی حکومت استبدادی محمدرضاشاه در ایران تفاوت اساسی و بنیادی داشت؛ چراکه در ایران، تمرکزگرایی قدرت در دست شاه و شکل‌گیری دیوان‌سالاری متحد برای نوسازی و انجام دادن اصلاحات کافی نبود. سیاست اصلاح‌گرایانه شاه باید بیش از هر چیز به وسیله

گروه‌های اجتماعی پشتیبانی می‌شد و شرایط اجتماعی ایران ضرورت این امر را کاملاً مشخص می‌ساخت. برای نمونه در ایران برخلاف نظام‌های پادشاهی در غرب که طبقه متوسط (بورژوازی مالی، تجاری، صنعتی) پشتیبان آن بودند، طبقه متوسط یا جایگاه اجتماعی خود را به دست نیاورده بود یا قدرت لازم را نداشت و یا اگر هم از منزلت و قدرت اجتماعی لازمی برخوردار بود، تحت تأثیر نگرش جهانی ضد رژیم‌های سلطنتی قرار داشت و سلطنت را پدیده‌ای به‌جای مانده از دوران ماقبل مدرن می‌دانست. مزید بر این‌که رژیم شاه برای رهایی از مشکلات سیاسی - اجتماعی و توفیق در برنامه‌های نوسازی خود به منبع پشتیبانی خارجی اکتفا می‌نمود (هالیدی، 1358)، از این امر غافل بود که پشتیبانی این منابع خارجی، احساسات ناسیونالیستی و دینی مردم را - که در درازمدت می‌توانست نیرومندترین ابزار بسیج گروه‌های اجتماعی در امر نوسازی باشد - کاهش می‌دهد. دولت محمدرضاشاه در دوران نوسازی کنترل سیاسی را در دست داشت و در سیاست خارجی نیز تمام تصمیمات از اواخر دهه 1950 به بعد تنها به دست شاه گرفته می‌شد (چوبین و سپهر¹، 1974).

در مورد ایران و در دوران محمدرضاشاه روند نوسازی سبب پیدایی نهادها و گروه‌های اجتماعی‌ای شد که خواستار مشارکت در سیاست و مسائل حکومتی بودند، اما امکانات لازم برای انجام چنین کاری را نداشتند. آنها گرچه اقدامات نوسازی شاه را تأیید می‌کردند اما استبداد و عدم اجازه مشارکت در امور را بر نمی‌تافتند. رژیم از یک‌سو می‌بایست به کنترل یا سرکوب سنت‌گرایان و محافظه‌کاران مخالف نوسازی بپردازد و از سوی دیگر طرفداران مخالف سلطنت را که با اصل نوسازی شاه موافق بودند، سرکوب سازد (نراقی، 1373)؛ بنابراین هرچه بیشتر روند نوسازی در ایران گسترش می‌یافت، رژیم محمدرضاشاه بر سیاست سرکوب‌گرانه خود می‌افزود و بدین ترتیب پایگاه طبقاتی خود را در بین توده مردم از دست می‌داد. نتیجه این‌که تمرکزگرایی دولت محمدرضاشاه و سیاست سرکوب از موانع عمده نوسازی در ایران شد. شاه در روند نوسازی اقتصادی - اجتماعی نتوانست گروه‌های اجتماعی خواهان مشارکت در صحنه سیاست را کنترل و هدایت نماید و شرایط لازم برای اشتراک گروه‌های اجتماعی جدید در سیاست را فراهم آورد.

1- Chubin, Sepehr

طبقه متوسط جدید: تعارض‌ها و شکاف‌های اجتماعی

توسعه اقتصادی و نوسازی اجتماعی، زمینه‌های شکل‌گیری و تکامل طبقه متوسط جدید در ایران را هرچه بیشتر فراهم ساخت. در جامعه ایران، سرمایه‌داری ملی در اواخر قرن 19 و اوایل قرن بیستم رخ نمود و روند روبه‌رشدی را آغاز کرد. در این دوره جامعه ایران وارد مرحله پیچیده‌تری شد و توسعه اقتصادی باعث تحول و دگرگونی در طبقات سنتی نظیر مالکان، رعایا، پیشه‌وران و کاسب‌کاران گردید. فرآیند نوسازی در ایران بر شکل طبقه متوسط، تأثیر خاصی به‌جای گذاشت. با فزونی گرفتن شمار افراد تحصیل‌کرده جهت تأمین نیازهای دیوان‌سالاری روبه‌گسترش، طبقه متوسط جدید شکل گرفت. در این میان ادامه نوسازی عمیق و همه‌جانبه جامعه، درگرو گشوده شدن فضای سیاسی و استقرار نظام مبتنی بر مشارکت آحاد مردم و فعالیت احزاب بود. طبقه متوسط جدید به‌ویژه روشنفکران با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. پس از سقوط رضاشاه، اتحادیه کارگران ایران شکل گرفت، احزاب سیاسی جدید به وجود آمد و مجلس که درگذشته حامی حکومت محسوب می‌شد، به‌طور مؤثری صاحب نفوذ گشت و روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها به شکل مناسبی در عرصه اجتماعی حاضر شدند. تعداد روزنامه‌های منتشره نیز که درگذشته تنها 98 عدد بود به 527 عدد افزایش یافت (محیط طباطبایی، 1366). بعد از کودتای 1322 دولت پهلوی از حمایت طبقه متوسط جدید منصرف شد. اکثر اعضای این طبقه از فعالیت سیاسی منع شدند و رژیم برای نویسندگان، شاعران و استادان موانعی ایجاد کرد. پس از کودتا رژیم تمام احزاب و گروه‌های ملی‌گرا و چپ‌گرا، چپ و تشکیلات وابسته به آنها را محدود کرد یا از بین برد (کامروا¹، 1990). از قدرت اجتماعات بازرگانی و تشکیلات دانش‌آموزی احزاب سیاسی مجاز کاسته شد و مجلس تنها همچون یک نشان حکومتی عمل می‌کرد و هیچ مخالفت قانونی در برابر شاه انجام نمی‌داد. این اقدام شاه بر شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید افزود و قشر وسیعی از طبقه متوسط جدید را در برابر سیاست نوسازی آمرانه شاه قرار داد. نوسازی آمرانه شاه بر محور توسعه و کنترل اقتصاد از طریق دولت، ناسیونالیسم ایرانی، جهان‌بینی غیرمذهبی و روش استبدادی استوار بود که اساساً با نوسازی واقعی و زمینه‌ساز توسعه

1- Kamrava

سیاسی و سنت سالم، سنخیتی نداشت؛ زیرا فاقد پایه‌های اصلی مدرنیته یعنی خرد، تفکر انتقادی، آزادی و مشارکت مردمی بود.

یکی دیگر از عواملی که باعث بیگانگی بین طبقه متوسط جدید و حکومت گردید این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت. تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان و تکنوکرات‌ها بودند که جزء نخبگان سیاسی گروه اول بود و بقای آنها در مقامات سیاسی دولتی به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت. مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در حد وسیعی متأثر از شرایط حاکم بر ساخت قدرت بود؛ دولت نیز از ترس شکل‌گیری نیروی مخالف جلوی اشاعه آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگ مشارکتی مردم را می‌گرفت. دولت پهلوی در جهت شکل‌گیری روح تساهل، تفاهم و ارتباط سالم و منطقی در عرصه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و نیز امکان آموزش گسترده و فراگیر که به تقویت هرچه بیشتر اقشار مختلف جامعه خصوصاً طبقه متوسط بیانجامد، تمایل جدی نشان نمی‌داد. این عدم تمایل در کنار دیگر معضلات اجتماعی که بر اثر برنامه‌ریزی نامناسب در امر نوسازی انجام گرفت، شکاف طبقه متوسط جدید با حکومت را افزایش داد. دلیل دیگری که باعث شکاف بین دولت و طبقه متوسط جدید گردید، صدمه‌ای بود که بر پیکر اقتصاد ملی کشور وارد شد.

الگوهای نوسازی مورد استفاده شاه در ایران صرفاً از آن دسته متفکران غربی اتخاذ شده بود که مدرنیزه شدن را در رشد اقتصادی و پاره‌ای اصلاحات اجتماعی خلاصه می‌کردند. غافل از این که به موازات رشد اقتصادی، ظرفیت نظام سیاسی کشور نیز می‌بایست افزایش می‌یافت و قادر به جذب گروه‌ها و اقشاری می‌شد که در جریان روند نوسازی پدید می‌آمدند. در کشورهای توسعه‌یافته سازمان‌های سیاسی - اداری طی سال‌های متمادی شکل گرفتند، سپس پیشرفت اقتصادی، موقعیت حکومت‌ها را نیرومند ساخت و امکان مشارکت اجتماعی و پذیرش نظام حکومتی به وسیله مردم را افزایش داد؛ اما در ایران این روند با ناکامی همراه بود و ارتباط منطقی بین پیشرفت اقتصادی و استفاده بهینه از امکانات داخلی کشور و مشارکت‌های مردمی وجود نداشت؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

1- ساخت قدرت استبدادی محمدرضا شاه موجب شد تا در روند نوسازی بین حکومت و طبقه متوسط جدید تضاد به وجود آید؛ زیرا روشنگری ناشی از ماهیت نوسازی سیاسی - اقتصادی غربی با عملکرد دولت شاه مغایرت داشت. مشخصه‌های رژیم در امر نوسازی عبارت بودند از فساد حکومتی، سرکوب، نابرابری‌های اجتماعی و وابستگی به غرب. از این رو در دوران نوسازی هیچ‌گونه سازوکار دموکراتیک برای نظارت بر عملکرد دولت از قبیل مجالس واقعی، مطبوعات آزاد و غیره وجود نداشت.

2- اعضای طبقه متوسط جدید که خواهان مشارکت سیاسی در روند نوسازی بودند با این محدودیت‌ها مواجه می‌شدند. ملاک مشارکت در روند نوسازی اطاعت محض و تبعیت از دولت جهت کسب مشروعیت بود و وفاداری نسبت به شاه و تبعیت از خواسته‌ها و اهداف سیاسی - اقتصادی رژیم، شرط ورود به دستگاه اداری کشور به‌ویژه پس از 1342، به شمار می‌رفت.

توسعه آمرانه شاه که می‌بایست از بالا صورت می‌گرفت در عمل باعث شکاف میان دولت و طبقه متوسط جدید را پدید آورد و هیچ‌گاه به شکل‌گیری نهادهای مشارکتی لازم برای گسترش ظرفیت‌های مادی و انسانی منجر نشد. درحالی‌که تنها راه کامیابی در برنامه نوسازی این بود که امکان توسعه را از طریق مشارکت مستقیم و آزادانه مردم در امور اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی و سیاسی فراهم نماید (رنجبر رفیع، 1374).

نتیجه‌گیری

با توجه به تغییرات ساختاری در دوران پهلوی اول یعنی دگرگونی در بافت سنتی و دگرگونی در مقررات حقوقی و قوانین و ایجاد نظام نوین تعلیم و تربیت و اعزام دانشجویان و محصلین به خارج از کشور به تدریج نظامیان، بوروکرات‌ها و روشنفکران رشد یافتند و جایگزین کردن ایدئولوژی ناسیونالیسم به جای مذهب و تلاش در جهت احیاء ارزش‌های تاریخی ایران قبل از اسلام، در دوره رضاشاه و اقدامات بعدی تمایز بین طبقات مشخص‌تر می‌گردد و از اینجاست که نطفه طبقه متوسط بسته می‌شود و چنانکه طبقه تحصیل‌کرده بوروکرات، حرفه‌ای خدمت اداری را بهترین شغل خود می‌داند و حامی حکومت می‌گردد. به این ترتیب رشد دیوان‌سالاری اداری بعد از

مشروطیت و گسترش خدمات دولتی و تشکیلات اداری و رشد و توسعه آموزش عالی و تقلید کورکورانه از غرب تحت عنوان مدرنیسم و به‌طور کلی برنامه‌های نوسازی رضاشاه مهم‌ترین عامل در پیدایش و رشد طبقه متوسط جدید در ایران بوده است، قشر دیوان‌سالار رو به رشد آن دوره که تحت تأثیر آموزش‌ها و افکار غربی قرار داشتند شامل افسران ارتش، پزشکان، حقوق‌دانان، استادان و دانشگاه، مهندسان، متخصصان فنی، معلمان، نویسندگان و هنرمندانی بودند که عمدتاً در تهران و سایر شهرهای بزرگ و مراکز استان‌ها ساکن بودند. پس از رضاشاه، تجدد با امکانات مالی بیشتر و اراده‌ای استوارتر برای تغییر بهره‌مند بود. خدمات دولتی افزایش یافت و تشکیلات اداری رو به گسترش نهاد و نیروی انسانی لازم جذب گردید. شهرنشینی گسترش یافت. قطب‌های صنعتی ایجاد گردید. امکانات آموزشی افزایش یافت و فضای سیاسی بازتر شد. ملی شدن صنعت نفت و اصلاحات ارضی تحولاتی در ساختار طبقاتی جامعه ایران پدید آورد. تمرکز جمعیت در پایتخت بیش از هر چیز ناشی از مهاجرت اهالی شهرها و شهرستان‌های دیگر که در پی دورنمای اقتصادی و اجتماعی بهتر، تمرکز بوروکراسی در تهران و جاذبه‌های جدید به تهران آمدند، روستائیان به نسبت فقیرتر شدند اما بر شمار طبقه متوسط شهری افزوده شد و درآمد و مصرف آنان افزایش چشمگیر یافت اعضای این گروه شروع به خریدن اقساطی یخچال و تلویزیون و مانند آنها کردند که جملگی این کالاها از خارج وارد می‌شد؛ بنابراین می‌توان رشد سریع اقتصادی در مناطق شهری و گسترش بخش دولتی باعث ایجاد اشتغال زیاد برای تکنوکراتها و بوروکرات‌ها شد و به‌موازات آن سیل مهاجرت روستائیان به شهرها سبب رشد طبقه متوسط جدید و طبقه بالا شد درحالی‌که هر رشد درآمد طبقه پایین شهری بسیار کندتر صورت گرفت.

منابع

- ادیبی، حسین (1358)، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران، انتشارات جامعه.
- ادیبی، حسین (1354)، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
- احمد اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی، (1387)، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- اشرف، احمد (1346)، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- اشرف، احمد (1346)، قشرهای درآمد، در ایران، ملاک درآمد در تعیین طبقات اجتماعی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- انصاری، ابراهیم (1378)، نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران، اصفهان. ناشر: دانشگاه اصفهان.
- باتامور، تی.بی.بی (1357)، جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسد منصور و سید حسن حسینی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی.
- رنجبر رفیع، علی، (1374)، بررسی روند نوسازی و توسعه در ایران در دوره محمدرضا پهلوی، پایان‌نامه دانشگاه آزاد.
- عظیمی، حسین، (1371)، دین، فرهنگ و توسعه، کتاب توسعه، شماره 4، زمستان 1371، صص 25-61.
- فوران، جان، (1378)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه: احمد تدین، تهران مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فلور، ویلم، (1371)، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران (1900-1941 م)، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- گوروویچ، ژرژ، (1358)، مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی.
- محیط طباطبائی، احمد، (1366)، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، انتشارات بعثت.
- ملک، حسن، (1374)، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری اجتماعی، دانشگاه پیام نور.
- مؤمنی، باقر، (1359)، مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران، تهران، انتشارات پیوند.

- نراقی، احسان، (1373)، از کاخ شاه تا زندان اوین، سعید آذری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- هانتینگتن، ساموئل، (1370)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش تحول، محسن ثلاثی، انتشارات حیدری، 1370.
- هلیدی، فرد، (1358)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- Chubin, Shahram, and SepehrZabih,(1974), The foreign Relations of Iran: A Developing Statein a Zone of Great - Power Conflict, Berkeley and Los Angeles, University of California Press.
- Kamrava, Mehran,(1990), Revolution in Iran: The Roots of Turmoil, London and New York, Routledge.
- Manor, James(1991), Rethinking Third World Politics, New York, Longman.
- Pye, Lucian(1965), Asian Power and Politics, Cambridge, Harvard University Press.

